

ولایت مطلقه فقیه یا دیکتاتوری

محمدجواد رفیع

دانشجوی دکتری دانشگاه عالی دفاع ملی

Mjavadrafi61@gmail.com

دکتر محمود پاکیزه

چکیده:

اسلام، همواره برای انسان برنامه مشخصی دارد و به دلیل داشتن کاربردی اجتماعی نمی‌تواند نسبت به ابزارهای اجرایی جامعه؛ مانند تشکیل حکومت بی‌تفاوت باشد، به علاوه بسیاری از احکام اسلام به گونه‌ای است که تنها در سایه حکومت، قابل اجرا است. نظریه ولایت فقیه از مهمترین دستاوردهای اندیشه سیاسی مکتب تشیع است و اگر چه اصل آن از سابقه‌ای بسیار طولانی در بین فقها برخوردار بوده و کسی منکر ولایت فقیه نشده است، اما حدود اختیارات ولی فقیه و مطلقه بودن آن در عصر غیبت همواره مورد بحث بوده و سؤالات و شبهاتی را برانگیخته است. از جمله شبهات در این باب بیان شباهت میان ولایت فقیه و دیکتاتوری است. هدف از نگارش این مقاله تبیین ولایت فقیه و مطلقه بودن آن است تا با توجه به تعاریف دقیق و بیان حدود اختیارات ولی فقیه، تفاوت جوهری آن با استبداد و دیکتاتوری رخ نماید. در پایان این حاصل خواهد شد که مطلقه بودن ولایت فقیه بار معنایی متفاوتی دارد که نه تنها آن را از حکومت دیکتاتوری متمایز می‌کند بلکه این اطلاق سبب خواهد شد تا زمینه‌های تحقق ولایت در عصر غیبت مهیا شود.

کلمات کلیدی:

دیکتاتوری، ولایت فقیه، ولایت مطلقه فقیه.

مقدمه:

به طور مسلم امت اسلامی در روزگار غیبت به حال خود رها نبوده و یا سرنوشت آن به دست حکومت‌های طاغوتی سپرده نشده است.

اسلام، همواره برای انسان برنامه مشخصی دارد و به دلیل داشتن کاربردی اجتماعی نمی‌تواند نسبت به ابزارهای اجرایی جامعه؛ مانند تشکیل حکومت بی‌تفاوت باشد، به علاوه بسیاری از احکام اسلام به گونه‌ای است که تنها در سایه حکومت، قابل اجرا است. امام خمینی (ره) می‌نویسد:

«هر کس اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده است و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است». (امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ص ۲۵)

بنابراین، مهم‌ترین هدف از تشکیل حکومت در اسلام، پیاده شدن احکام و دستورات شرع مقدس است که ضامن سلامت جامعه و فرد است. از این رو باید گفت؛ تشکیل چنین حکومتی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است و هر کس نمی‌تواند متصدی آن باشد. فقها برای حاکم، شرایطی ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: عقل، اسلام و ایمان، عدالت، علم به موازین و احکام اسلامی، توانایی و حسن تدبیر و کسی که شرایط یادشده را دارا باشد از او به فقیه جامع‌الشرایط تعبیر می‌شود. از مطالب مسلم نزد فقها این است که: در زمان غیبت کسی جز فقیه ولایت ندارد و اصل ولایت داشتن فقیه، مورد قبول همه علما و دانشمندان شیعه است. (محمد مهدی معرفت، ولایت فقیه، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱)

امام خمینی رحمه‌الله در این رابطه می‌فرماید:

«هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد؛ چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور درآورد بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت». (امام خمینی رحمه‌الله، ولایت فقیه، ص ۵)

قانون اساسی در اصل پنجم به این مهم صحنه گذاشته و به آن تصریح کرده است. اما آنچه در این مقاله سعی شده، این است که می‌خواهیم تفاوت ولایت مطلقه فقیه را با استبداد و حکومت دیکتاتوری بیان کنیم چرا که ولایت فقیه بدون صفت مطلقه نمی‌تواند محقق شود. برای بیان این مطلب باید ابتدا به تعریف ولی فقیه، اثبات آن و بیان شرایطش پرداخت، سپس اختیارات ولی فقیه را بیان کرده و تفاوت روشن آن با حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری را بیان نمود. از آنجاکه بسیاری از ابهامات و شبهات آنجایی رخ می‌نماید که طرح مسئله به درستی صورت نگرفته، تمام ابعاد و زوایای آن روشن نشده و حتی گاهی واژگان به شایستگی معنا نشده است. این خود زمینه‌ساز بسیاری از شبهات گشته، از این رو بر آنیم تا تمام مراحل را آشکارا تبیین کنیم. بدین ترتیب در پایان خواهیم دید که با وضوح مطالب شبهات رنگ خواهند باخت.

بدین منظور ابتدا به مفهوم‌شناسی ولایت فقیه پرداخته سپس ولایت مطلقه فقیه را ثابت کرده و تفاوت آن را با استبداد و دیکتاتوری مطرح کنیم.

ضرورت بحث و تحقیق در خصوص ولایت فقیه:

مسئله ولایت فقیه و مسائل مربوط به آن، یکی از ارکان دین اسلام و نظام کنونی ایران اسلامی است که حضرت امام خمینی (ره) پس از گذشت چندین قرن از غیبت کبری امام زمان (عج) آن را جامه عمل پوشاندند، اما مغرضین خارجی و

داخلی بارها این اصل مترقی نظام اسلامی را مورد اشکال قرار داده و در مورد آن شبهاتی را مطرح کرده‌اند. مسئله ولایت فقیه یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه اسلامی است که بحث و گفتگو درباره آن از دو جهت ضروری است؛ اول آن که ولایت فقیه سنگ بنای نظام جمهوری اسلامی است و بر هر فرد مسلمان و انقلابی لازم است که این اصل اساسی را خوب بشناسد و سپس برمدار آن حرکت کند و دوم آنکه دشمنان اسلام و انقلاب فهمیده‌اند که ظلم‌ستیزی انقلاب و نظام اسلامی، از این اصل مهم و مترقی سرچشمه گرفته است و برای منحرف ساختن چنین نظام و انقلابی، باید به قلب نیرو دهنده و ستون استوار آن هجوم برند و به همین جهت است که پیروزی انقلاب اسلامی، در هر زمان مناسب شبهاتی در زمینه این اصل بی‌بدیل مطرح شده است.

سؤال تحقیق:

سؤال اصلی این است که تفاوت ولایت فقیه و از آن کامل‌تر ولایت مطلقه فقیه با دیکتاتوری در چیست؟

روش تحقیق:

روش تحقیق این پژوهش توصیفی - تحلیلی و ابزار گردآوری داده‌ها، مطالعات کتابخانه‌ای است.

۱. مفهوم ولایت فقیه:

به‌منظور تبیین مفهوم "ولایت فقیه" لازم است این دو واژه را جداگانه بررسی کنیم و درنهایت مراد از این ترکیب را روشن سازیم.

۱-۱- ولایت:

الف) معنای لغوی:

این واژه که از ماده "و ل ی" گرفته شده، در اصل لغت، به معنای آمدن چیزی در پس چیز دیگر است، بدون آنکه بینشان مانعی فاصله اندازد. "ولایت"، به کسر و به فتح و ضمه، در معانی مختلفی مثل نزدیکی، نصرت و یاری، امارت، سرپرستی، محبت و دوستی استفاده می‌شود. (امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، چاپ ۲۰، ص ۹)

در اصطلاح قرآنی ولایت یعنی به‌هم‌پیوستگی، هم‌جهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک‌راه قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می‌کنند و یک فکر و عقیده را پذیرفته‌اند. باید افراد این جبهه هرچه بیشتر به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌ها و قطب‌های دیگر خود را جدا کنند. برای اینکه از بین نروند و هضم نشوند. این را در قرآن "ولایت" می‌گویند.

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: ((اصل معنای ولایت عبارت است از؛ نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر، فرض بفرمایید وقتی که دو ریسمان محکم به هم تابیده می‌شوند و جدا کردن آن‌ها از یکدیگر به‌آسانی ممکن نیست آن را در عربی ولایت می‌گویند ولایت یعنی اتصال و ارتباط و قرب دو چیز به‌صورت مماس و مستحکم با یکدیگر همه معانی که برای ولایت در لغت ذکر شده است معنای محبت معنای قیومیت و بقیه معانی... از این جهت است که در هر کدام از این‌ها به‌نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرف ولایت وجود دارد. مثلاً ولایت به معنای محبت است؛ چون محب و محبوب با

یکدیگر یک ارتباط و اتصال معنوی دارند و جدا کردنشان از یکدیگر امکان‌پذیر نیست)). (بیانات رهبر انقلاب در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۶ اردیبهشت ۱۳۷۶)

ب) معنای اصطلاحی:

در اصطلاح، واژه ولایت در حوزه‌های گوناگون، کاربردهای مختلفی دارد:

یک. ولایت تکوینی:

گاهی مراد از ولایت، قدرت تصرف در موجودات و امور تکوینی است. از آنجاکه تمام موجودات تحت قدرت خداوندند، ولایت اصالتاً از آن خداوند است و تنها اوست که می‌تواند در کل هستی، آن‌گونه که می‌خواهد، عمل کند. خداوند، مرتبه‌ای از این ولایت را به برخی از بندگان صالح خود اعطا می‌کند. معجزات و کرامات انبیای الهی (علیهم‌السلام)، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و برخی اولیای الهی، از آثار همین ولایت تکوینی است.

آنچه در مبحث ولایت فقیه طرح می‌شود این سنخ از ولایت نیست:

دو، ولایت تشریعی:

گاهی مراد از ولایت، حق امرونی کردن و دستور دادن است. این نوع ولایت، متضمن حق تصرف در جان، مال و آبروی افراد است. مراد از "ولایت" در ولایت فقیه همین قسم است.

۱-۲- فقیه:

الف) معنای لغوی:

راغب در معنای فقه می‌نویسد: "الفقه هو العلم بالاحکام الشریعه، یقال: فقه الرجل اذا صار فقیها و فقه یعنی فهم و تفقه اذا طلبه فتخصص قال الله تعالى: "لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ" (توبه ۱۲۲) فقه به معنی علم به احکام شریعت است، وقتی گفته شود: فقه الرجل؛ یعنی کسی که در علم دین عالم شده باشد، فقه به معنی فهمیدن است و تَفَقَّه؛ یعنی در طلب علم دین بودن تا در آن تخصص یابد که خداوند با توجه به همین معنی فرمود: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ؛ تا در علم دین متخصص شوند. (راغب، ماده فقه)

علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۲۲ سوره توبه فرموده است: "مراد از تَفَقَّه، فهم جمیع معارف دینی اعم از اصول و فروع دین است نه خصوص احکام عملی که همان فقه مصطلح در عرف متشرعه هست. دلیل این مطلب، آیه "لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ، تا هنگام بازگشت، قوم خود را بیم دهند؛ بدیهی است که بیم دادن وقتی حاصل می‌شود که نسبت به جمیع معارف دینی انذار صورت گیرد" (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۹/۲۸۷) از گفته علامه معلوم می‌شود که فقه در لغت به معنی فهم جمیع معارف دینی است لیکن در اصطلاح فقیهان فقه عبارت از فهم تفصیلی احکام عملی فروع دین است.

"فقه"، فهم عمیق همراه با تلاش است که با تأمل به دست آید. فقیه کسی است که با دقت بتواند ظرایف و نکات ریز و ارتباطات ریشه‌ای مطلبی را دریابد. پس فهم همراه با دقت و تأمل را فقه می‌گویند. (اسماعیل بن حماد الجوهری، الصحاح، ج ۶ ص ۲۵۳۰)

(ب) معنای اصطلاحی:

در اصطلاح کسی را فقیه می‌گویند که در استنباط احکام شرعی از منابع معتبر اسلامی قدرت کافی داشته و ملکه فقاہت در او تحقق یافته باشد.

۱-۳- ولایت فقیه:

باتوجه به معانی ولایت و فقیه، مراد از ولایت فقیه این است که متصدی و زعیم جامعه اسلامی که حق تصرف در جان، مال و آبروی انسان‌ها و حکمرانی در چهارچوب قوانین الهی دارد؛ کسی است که قادر است بر اساس منابع معتبر، احکام الهی را استنباط کند.

گفتنی است اصطلاح ولایت فقیه متضمن حق تصدی‌گری و حکمرانی برای شخص فقیه است.

"اکنون که در دوران غیبت امام هستیم و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند هرچند و مرجع روا نیست. تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم. اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه، بودجه و مالیات می‌خواهد شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات خمس زکات و غیره". (امام خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۸۱، ص ۵۰)

بنابراین، در عصر غیبت، ولی فقیه در استمرار ولایت پیامبر اکرم و ائمه اطهار از حق ولایت و حاکمیت برخوردار می‌شود.

شرایط ولی فقیه:

پس از بیان مفهوم ولایت فقیه مناسب است به شرایط ولی فقیه بپردازیم.

(الف) ضرورت فقاہت، کفایت و عدالت ولی فقیه:

تمام شرایطی که برای ولی فقیه بر شمرده‌اند پشتوانه عقلی دارد هرچند آیات و روایات نیز بر ضرورت وجود آن شرایط صحه گذاشته‌اند.

از آنجاکه متصدیان امر در حکومت اسلامی ملزم به اجرای قوانین الهی در جامعه‌اند باید شایسته‌ترین و با فضیلت‌ترین افراد متصدی امر شوند؛ زیرا در غیر این صورت نه تنها احکام الهی آن گونه که باید اجرا نخواهند شد؛ بلکه زمینه انحطاط جامعه اسلامی فراهم خواهد آمد هر عقل سلیمی می‌پذیرد که باوجود شایستگان نباید امور را به غیر آن‌ها سپرد چراکه در این صورت جامعه به انحطاط کشیده خواهد شد.

اول. فقاہت:

هدف از تشکیل حکومت اسلامی اداره جامعه بر اساس احکام و قوانین الهی است؛ بنابراین عقل حکم می‌کند کسی که در رأس چنین حکومتی قرار می‌گیرد می‌باید توان تشخیص و استخراج احکام الهی از منابع معتبر اسلامی را داشته باشد؛

زیرا در بسیاری از تصمیمات حکومتی حاکم لازم است خود رأساً ضمن تحلیل صحیح موضوع آن را با احکام شرع تطبیق دهد. در حقیقت تمام احکام صادر شده از جانب حاکم اسلامی و تصمیمات وی می‌باید در چارچوب احکام شرع باشد. این شدنی نیست مگر با قدرت اجتهاد و فقهات حاکم، امام خمینی ضرورت برخورداری از علم به قوانین الهی را از شرایط عقلی حاکم جامعه اسلامی دانسته و تصریح کرده که چون حکومت اسلامی حکومت قانون الهی است و برای اجرای قانون و گسترش عدالت میان مردم آمده است ناگزیر باید در وادی دو صفت علم به قانون و عدالت که اساس حکومت قانونی است، وجود داشته باشد. تحقق چنین حکومتی بدون این دو صفت معقول نیست. اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی به تفصیل مهم‌ترین آن شرایط را برشمرده و اصل ۵ نیز به آن‌ها اشاره کرده است.

روایت رسیده از معصومین (علیهم‌السلام) نیز به این حکم عقل توجه داده‌اند و بسیاری فقها برای اثبات ضرورت شرط فقهات در حاکم جامعه اسلامی به آن‌ها استناد کرده‌اند. از جمله در فرمایشی از امام علی (ع) آمده است: "إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِأَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا أَقْرَبُهَا مِنَ الرَّسُولِ وَ أَعْلَمُهَا بِالْكِتَابِ وَ أَفْقَهُهَا فِي الدِّيْنِط (سزاوارترین مردم به اداره امور امت، چه در گذشته و چه حال، کسی است که از همه مردم به پیامبر نزدیک‌تر، به کتاب خدا داناتر، در دین ژرف‌نگرتر باشد...)". (امام خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۸۱، ص ۵۰)

البته روایات مربوط، منحصر در این روایات نیست از بیانات دیگر معصومین نیز می‌توان به ضرورت وجود شرط فقهات در حاکم در عصر غیبت پی برد؛ بنابراین کسی که در رأس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد لازم است به منابع دینی مسلط باشد و قدرت استنباط احکام الهی از آن‌ها را داشته باشد. چنین کسی را فقیه یا مجتهد می‌خوانند؛ یعنی اسلام‌شناسی که در همه اصول و فروع دین مجتهد است و قدرت درک ابعاد سیاسی اسلام را نیز دارد. (امام خمینی، البیع، ج ۲، ص ۶۲۳)

البته لازمه چنین مقامی این نیست که فقیه مقلدانی نیز داشته باشد یا به اصطلاح مرجع تقلید باشد؛ زیرا آنچه برای اداره حکومت اسلامی ضرورت دارد علم به قوانین الهی از طریق استنباط در منابع است امام خمینی (ره) نظر خویش را در این زمینه این‌گونه بیان کرده است:

"من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند." (عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه و ولایت فقهات و عدالت؛ ص ۱۳۷)

۲- عدالت و تقوا؛

از ویژگی‌های امام معصوم (علیه‌السلام) این است که افزون بر عصمت در علم، در افعال نیز معصوم‌اند. وی خدا را معصیت نمی‌کند و به امت خیانت نمی‌ورزد و مصالح فردی را بر مصالح امت مقدم نمی‌دارد؛ بنابراین اگر بخواهیم حکومتی شبیه به حکومت امام معصوم علیه‌السلام تشکیل دهیم، باید کسی در رأس حکومت قرار گیرد که عدالت و تقوا داشته باشد و گرچه معصوم نیست، دست‌کم دنباله‌رو معصوم، و از نظر تقوا شبیه به ایشان باشد.

بنابراین، مجری قانون باید از صلاحیت اخلاقی و به تعبیر دیگر از مرتبه‌ای از تقوا برخوردار باشد که بتواند در مقابل هوا و هوس‌ها و منافع شخصی و گروهی مقاومت کند. حق را بر آن‌ها مقدم دارد و از سیمت و امکاناتی که در اختیار دارد، سوءاستفاده نکند. (محمدتقی مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه، ص ۲۰۸)

«مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار ده که بسیار نگاه‌دارنده و آگاهم». (یوسف، آیه ۵۵)

در اینجا حضرت یوسف، وقتی به پادشاه مصر پیشنهاد می‌کند که او را به سرپرستی خزانه‌های آن کشور بگمارد و تدبیر و اداره امور اقتصادی مملکت را بدو تفویض کند، برای پیشنهاد خود دلیل می‌آورد: من نگاه‌دارنده و آگاهم؛ یعنی من هم می‌دانم که از مواهب گوناگون و متنوع الهی چگونه باید استفاده کرد و هم تولید و توزیع و مصرف آن چگونه باید باشد. آن‌چنان که باید، از اموال عمومی نگاه‌داری می‌کنم و در آن خیانت روا نمی‌دارم. درواقع، ایشان هم شرایط علمی و هم شرایط اخلاقی در اختیار گرفتن آن منصب را داشتند.

نیز خداوند متعال خطاب به حضرت داوود علیه‌السلام فرمود:

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ «ای داوود، ما تو را در این سرزمین جانشین کردیم. پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که از راه خداوند گمراهت می‌کند». (ص، ۳۸، ۲۶)

در آیاتی از قرآن کریم نیز تصریح شده است، زمانی که جمعی از بنی‌اسرائیل، پس از حضرت موسی علیه‌السلام، از پیامبر خود خواستند که زمامداری برای آن‌ها برگزیند تا همراه او در راه خدا پیکار کنند، پیامبرشان به آن‌ها فرمود که خداوند، طالوت را به زمامداری شما مبعوث کرده است. آنان از این انتخاب ناخرسند شدند و گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، باینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت چندانی ندارد؟ پیامبر ایشان پاسخ داد:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و [قدرت] جسم وسعت بخشیده است. خداوند ملکش را به هرکس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند وسیع است و [از شایستگی افراد برای منصب‌ها] آگاه است». (بقره ۲۴۷)

درواقع، آنان مطابق با دیدگاه مادی‌گرایانه خود، می‌پنداشتند که فرمانروا باید شخصی بسیار ثروتمند باشد. پاسخ پیامبر بنی‌اسرائیل این است که آنچه برای حکومت و فرمانروایی ضرورت دارد، سه ویژگی است:

۱. صلاحیت اخلاقی و روحی و معنوی که خداوند آن را در شخص طالوت یافته است و به همین سبب وی را از میان همه برگزیده است؛

۲. علم و دانش که طالوت از آن نصیبی بیش از دیگران دارد؛

۳. قوت جسمی و نیروی بدنی که برای حاکمان و فرمانروایان، به‌ویژه برای سرکردگان و فرماندهان سپاه و لشکر، مخصوصاً در روزگاران گذشته بسیار لازم بود و طالوت از این قدرت بیش از دیگران سهم برده بود. این آیه، تأیید می‌کند که سه شرط پیش‌گفته، شروطی عقلی‌اند.

باتوجه به شروط سه‌گانه مزبور ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا افزون بر فقاقت وجود تخصص‌های دیگر نظیر تخصص در امور نظامی و اقتصادی که از محورهای مهم مربوط به اداره هر جامعه است شرط نشده است آیا نبود چنین تخصص‌هایی در ولی‌فقیه یعنی سکان‌دار رهبری جامعه اسلامی موجب ضعف مدیریت و رهبری او و خلل در اداره امور

جامعه نمی‌شود. پاسخ این است که وظیفه اصلی مدیر هماهنگ کردن نیروها و امکانات در اختیار در جهت نیل به هدف اصلی سازمان تحت مدیریت است؛ لذا در این کار او می‌باید برتر از دیگران باشد؛ یعنی مدیر باید هدف سازمان و راهبردهای آن را بهتر از دیگران بشناسد؛ اما لازم نیست در کار نیروهای تحت مدیریت خود نیز از آنان برتر باشد و می‌تواند در این موارد که کار خود او نیست از آنان مشورت بگیرد امروز نیز در هیچ جای دنیا این‌گونه نیست که رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر و مقام ارشد اجرایی یک کشور در تمام زمینه‌ها اعم از سیاسی اقتصادی حقوقی نظامی و نظایر آن‌ها تخصص داشته باشد و خود رأساً تصمیم بگیرد و اصولاً چنین چیزی برای غیر معصوم مقدور و میسر نیست. روند معمول و متداول در همه‌جا این است که مشاوران متعدد و مختلف در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ سیاست‌های مختلف نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. در نظام ولایت‌فقیه و در جمهوری اسلامی نیز ابتدا چنین بوده و هست رهبر با استفاده از اصل مشورت و بهره‌گیری از نظر متخصصان و کارشناسان تصمیم‌گیری می‌کند و بازوهای مشورتی متعددی به او مدد می‌رسانند. (عبدالله جوادی آملی ولایت‌فقیه و ولایت فقاقت و عدالت صفحه ۳۹۴ نیز رجوع شود به کتاب محسن الازراکی نظریه الحکم فی الاسلام ص ۳۱۷-۳۲۴)

ادله ولایت‌فقیه:

برای رسیدن به یک حکم شرعی چهارراه وجود دارد قرآن، روایت، اجماع و عقل. برای دستیابی به حکم شرعی یکی از این راه‌ها کفایت می‌کند لیکن برای اثبات ولایت‌فقیه در کلام فقها از هر چهار نوع دلیل بهره گرفته‌شده است ما در اینجا ادله عقلی و برخی ادله نقلی را بیان خواهیم کرد.

الف) ادله عقلی:

باتوجه به اینکه ادله عقلی محکمی بر اثبات ولایت‌فقیه وجود دارد برخی فقها تصریح کرده‌اند که مهم‌ترین دلیل برای اثبات ولایت‌فقیه دلیل عقلی است و سیره و بیانات معصومان مؤید این دلیل‌اند. (محمدتقی مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت کاوشی در نظریه ولایت‌فقیه، ص ۲۱۴)

گفتنی است در این زمینه ادله فراوان و متنوع عقلی در کلام فقها به چشم می‌خورد.

اول: اصل تنزل تدریجی:

این دلیل عقلی را می‌توان با پیمودن چند مقدمه تبیین کرد:

۱. فلسفه تشکیل حکومت اسلامی تأمین مصالح مسلمین از طریق اجرای احکام الهی است؛

۲. عالی‌ترین و مطلوب‌ترین نوع حکومت که بالاترین سطح مصالح مسلمین را تأمین می‌کند، حکومتی است که امام معصوم در رأس آن باشد و همه کارگزارانش نیز از عصمت برخوردار باشند؛ زیرا نه عمدی و نه سهوی گناه و اشتباه نمی‌کنند و هیچ‌گونه نقص و اشکالی در گفتار و کردارشان وجود ندارد؛ بنابراین می‌توانند در صورت نبود موانع درونی و بیرونی مصالح افراد را به نحو کامل تأمین کنند؛

۳. اگر تأمین یک مصلحت لازم و ضروری در حد مطلوب و ایده آل میسر نباشد باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد در اینجا هم اگر امکان فرض بالا وجود نداشته باشد عقل حکم می‌کند که باید به مرتبه پایین‌تر آن رضا داد.

آن درجایی است که شخص معصوم در رأس حکومت قرار گیرد؛ اما او ناچار است از کارگزاران بهره گیرد که معصوم نیستند؛ اما در شرایط لازم برای احراز مناصب حکومتی از دیگران بالاترند از همین رو معصومان هیچ گاه به این بهانه که به کارگزاران معصوم دسترسی ندارند دست از حکومت نمی کشیدند.

۴. در عصر غیبت نیز که از یک سو تشکیل حکومت لازم است و از سوی دیگر دسترس به حاکم معصوم وجود ندارد عقل حکم می کند که کسی جای معصوم بنشیند که از نظر شرایط لازم برای اداره حکومت از جمله علم به قوانین الهی نزدیک ترین فرد به معصوم باشد تا از این طریق تحصیل مصلحت به آن اندازه که ممکن است در همین قالب محقق شود؛ بنابراین در زمانی که به معصوم و حکومت او دسترسی نداریم و تأمین این مصلحت در حد مطلوب و ایده آل میسر نیست، عقل حکم می کند که به بهانه دسترسی نداشتن به مصلحت ایده آل و مطلوب حکومت، نه می توان از اصل مصلحت وجود حکومت به کلی صرف نظر کرد و نه می توان همه حکومت ها را با وجود مراتب مختلف آن ها یکسان دانست و به جواز حاکمیت هر یک از آن ها به طور مساوی رأی داد؛ بلکه باید در پی نزدیک ترین حکومت به حکومت معصوم و نزدیک ترین مصلحت به مصلحت ایده آل بود؛ بنابراین در چنین موقعیتی باید به کسی مراجعه کرد که در شرایط لازم برای اداره حکومت اسلامی یعنی علم و قوانین الهی عدالت و تقوا و نیز کفایت و تدبیر سرآمد دیگران و نزدیک ترین فرد به معصوم باشد. (ناصر مکارم شیرازی، بحوث فقیه هامة، ص ۴۷۱)

گفتنی است این اصل عقلایی حکم می کند که اگر در عصر غیبت حکومت فقیه جامع الشرایط نیز به هر دلیل امکان پذیر نبود به هر حکومتی نباید تن داد؛ بلکه باید به سراغ نزدیک ترین مرحله به آن رفت؛ چنان که فقها تصریح کردند در صورت امکان پذیر نبودن حکومت فقیه جامع الشرایط نوبت به اعمال ولایت مؤمن عادل می رسد. (محمدتقی مصباح یزدی، حکیمانه ترین حکومت کاوشی در نظریه ولایت فقیه، صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۵)

دوم. جامعیت و جاودانگی احکام اسلام:

این استدلال مبتنی بر چند مقدمه است:

۱. احکام اسلام جامعیت دارند و شامل احکام اجتماعی نیز می شوند؛

۲. خداوند در عصر حضور پیامبر و ائمه معصوم اجرای احکام اجتماعی و حکومت را به آن ها سپرده است؛

۳. در صورت دسترسی نداشتن به معصوم دو صورت متصور است یا خداوند از اجرای احکام اجتماعی دین خویش دست می کشد یا همچنان بر اجرای این احکام تأکید دارد.

فرض اول باطل است؛ چون اسلام دین خاتم و جاویدان است و احکام ثابت آن، چه فردی چه اجتماعی همیشگی است و در هیچ زمانی تعطیل بردار نیست؛ (محمدتقی مصباح یزدی، حکیمانه ترین حکومت کاوشی در نظریه ولایت فقیه، صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۵)

۴. حال که احکام الهی در عصر غیبت معصوم باید اجرا شود خداوند اجرای آن ها را یا به شخص اصلاح می سپارد یا به شخص غیر اصلاح. فرض دوم باطل است؛ زیرا اولاً نقض غرض و خلاف حکمت خداوند است. چگونه ممکن است خداوند باوجود شخص اصلاح اجرای احکام الهی را به دست کسی بسپارد که همچون او نمی تواند انسان ها را به سعادت و کمال

سوق دهد. ثانیاً انتخاب غیر اصلح باوجود امکان دسترسی به اصلح چون ترجیح دادن مرجوح و راجح است عقلاً قبیح است.

بنابراین در عصر غیبت کسی می‌باید عهده‌دار امور مسلمین و اجرای احکام الهی شود که در این زمینه نسبت به دیگران اصلح باشد، و اصلح کسی است که در زمینه شرایط لازم برای اداره حکومت اسلامی یعنی علم و آگاهی به قوانین اسلام، تقوا، عدالت و قدرت تدبیر و اداره جامعه سرآمد دیگران باشد. (فلسفه سیاست، قاسم شبان‌نیا، ص ۱۶۰)

سوم. قدر مُتَیَقَّنْ مأذون در تصرف: (یعنی؛ حداقلی‌ترین چیزی که روشن است، این است که برای تصرف کردن، به او اذن داده شود)

این استدلال در قالب چند مقدمه قابل طرح است:

۱. بی‌تردید ائمه، شیعه را در عصر غیبت به حال خود رها نکرده‌اند؛ به‌ویژه که به نیازهای شیعه در عصر غیبت آگاه بوده‌اند؛

۲. به قطع و یقین، ایشان فقهای شیعه را برای حل و فصل برخی مسائل مبتلا به جامعه، همچون قضاوت و اجرای احکام و حدود الهی در عصر غیبت منصوب فرموده‌اند؛ فقها اتفاق نظر دارند که به غیر فقیه چنین اذن تصرفی داده نشده است.

۳. ضرورت تشکیل حکومت تنها منحصر به عصر حضور نبوده، در عصر غیبت نیز به ضرورت خود باقی است؛ زیرا تمام آنچه دلیل تشکیل حکومت در آن زمان بوده هم‌اکنون نیز هست؛

۴. ((حال، اگر در امور دیگر مربوط به اداره جامعه و حکومت، تردید ایجاد شد که؛ آیا فقها می‌توانند عهده‌دار آن امور شوند که می‌دانیم قطعاً در برخی امور، منصوب از طرف اهل بیت هستند؛ یا اینکه غیر فقها می‌توانند عهده‌دار آن امور گردند که می‌دانیم قطعاً در هیچ‌یک از امور منصوب از طرف اهل بیت نیستند در این صورت چون یقیناً به غیر فقیه اذن تصرف در هیچ‌یک از امور عمومی مربوط به جامعه داده نشده است)) (عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، صفحه ۱۶۷_۱۶۸) بنابراین غیر فقیه حق اعمال ولایت و حکومت نیز نخواهد داشت و چون امر دایر مدار بین نصب نکردن و نصب فقیه عادل است اگر فرض نصب نکردن باطل گردید، نصب فقیه اثبات می‌شود.

دلیل نقلی:

عمده‌ترین دلیلی که فقیهان از گذشته تاکنون در بحث ولایت به آن توجه کرده‌اند، روایات بوده است. (نراقی، عوائد الایام، ۵۳۱-۵۳۵؛ مراغی، العناوین الفقهیه، ۵۶۴/۲-۵۷۸) مشهورترین روایات در این موضوع، مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره ابی خدیجه و توقیع اسحاق بن یعقوب است. برخی از فقها روایات بیشتری را بررسی کرده‌اند؛ از جمله ملا احمد نراقی حدود بیست روایت را در این باره جمع‌آوری و بررسی کرده است. (نراقی، عوائد الایام، ۵۳۱-۵۳۵) امام خمینی (ره) در رساله الاجتهاد و التقليد و کتاب البیع بسیاری از این روایات را مطرح و بررسی کرده است.

به‌طور کلی فقها درباره این روایات دو موضع متفاوت داشته‌اند:

برخی مانند نراقی و مراغی و محمدحسن نجفی، استدلال به روایات را در مجموع برای اثبات ولایت فقیه درست و بی‌اشکال می‌دانند؛ هرچند سند یا دلالت برخی از آن‌ها را ناتمام دانسته‌اند.

گروهی مانند شیخ انصاری (انصاری، المکاسب، ۵۵۱/۳-۵۵۷) و برخی از شارحان مکاسب (نایینی، منیة الطالب، ۳۲۵/۱-۳۲۷؛ خویی، موسوعة الامام الخوئی، ۳۵۵/۱-۳۵۷) در اثبات ولایت عامه به روایات از جهت سند یا دلالت، اشکال وارد کرده‌اند. شیخ انصاری در کتاب المکاسب بر این باور است که دلالت روایات بر اثبات ولایت مطلقه - همچون ولایت رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) - برای فقها و استقلال آنان در این زمینه، بسیار دشوار است. وی دلالت روایات را تنها بر نیاز به اذن فقیه و ولایت در امور حسبیه تمام می‌داند (امام خمینی، صحیفه، ۵۵۳/۳-۵۵۷) و در کتاب الخمس ظهور ادله را تنها در ولایت فقیه در امور عام می‌پذیرد نه در ولایت در اموال امام (ع) و مانند آن.

امام خمینی بر این باور است که هرچند ممکن است به دلالت یا سند تک‌تک روایات اشکال وارد شود، اما همه آن‌ها روی هم رفته بر این نکته دلالت می‌کنند که قدر متیقن از جواز ولایت، ولایت فقیه عادل است. (امام خمینی، الاجتهاد و التقليد، ۲۲-۲۵) علاوه بر این دیدگاه کلی، ایشان تعدادی از روایات را بررسی می‌کند. یکی از آن‌ها روایت علی بن ابی حمزه بطنانی از امام موسی بن جعفر (ع) است. در این روایت فقیهان دژهای اسلام معرفی شده‌اند که فقدان آن‌ها ثلمه (رخنه) غیرقابل جبرانی پدید می‌آورد. (کلینی، الکافی، ۳۸/۱) امام خمینی از تعبیرات به کار رفته در روایت چنین نتیجه می‌گیرد که فقیهی دژ اسلام است که حافظ همه شئون اسلام و در پی عدالت و اجرای حدود و انجام همه وظایف و اهداف حکومتی اسلام باشد. چنین فقیهی دارای همان شئون ولایت و حکومتی است که پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) از آن برخوردار بوده‌اند. (امام خمینی، البیع، ۶۳۰/۲-۶۳۳) ایشان با همین بیان، روایت موثق سکونی از امام صادق (ع) (کلینی، الکافی، ۴۶/۱؛ نوری، مستدرک الوسائل، ۱۲۴/۱۳) را که فقها را امین رسولان خدا معرفی کرده، دلیل بر ولایت فقیه داند. (امام خمینی، البیع، ۶۳۴/۲-۶۳۵)

روایت دیگر، مقبوله عمر بن حنظله است که در آن، امام صادق (ع) راوی حدیث و کسی را که در حلال و حرام اهل بیت (ع) صاحب نظر باشد و احکام آن‌ها را بشناسد، حاکم بر مردم قرار داده است. (حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۱۳۶/۲۷-۱۳۷) امام خمینی همسو با برخی از فقها (نجفی، جواهر الکلام، ۳۹۴-۳۹۶؛ نراقی، عوائد الایام، ۵۳۶) بخش‌های مختلف روایت را بیانگر وضع ولایت عامه برای فقیهان می‌داند و اختصاص دلالت روایت به باب قضا و افتا را چنان‌که برخی از اندیشمندان مطرح کرده‌اند (مراغی، العناوین الفقهیه، ۵۷۰/۲؛ آشتیانی، کتاب القضاء، ۷۰/۱-۷۱) نمی‌پذیرد. ایشان به همین بیان، دلالت مشهوره ابی خدیجه (حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۱۳۹/۲۷) را بر عموم ولایت فقیه در قضاوت و حکومت و عدم اختصاص به مسائل قضایی پذیرفته است. (امام خمینی، البیع، ۶۴۲/۲؛ امام خمینی، الاجتهاد و التقليد، ۳۷-۳۸)

پس از تبیین مفهوم ولایت فقیه و بیان شرایط و ادله آن نوبت به بیان قلمرو اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت می‌رسیم. برای تشریح منظرهای مطرح شده در باب قلمرو اختیارات ولی فقیه می‌توان آن‌ها را در دودسته کلی قرار داد:

۱. ولایت مطلقه فقیه

فهم دقیق و روشن این دو منظر زمینه‌ساز پاسخ به برخی پرسش‌ها و رفع پاره‌ای ابهام‌ها در این باره است.

الف) ولایت مطلقه فقیه

ولایت مطلقه فقیه بدین معناست که فقیه جامع‌الشرایط جز در مواردی که استثنا شده همان اختیاراتی را دارد که ائمه معصوم برای اداره جامعه اسلامی داشته‌اند. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرمایند: اگر فرد لایقی که دارای شرایط ولایت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا هست و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر علیه‌السلام بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه‌السلام بیش از فقیه است باطل و غلط است، البته فضایل حضرت رسول بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر علیه‌السلام از همه بیشتر است لیکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه در تدارک و بسیج سپاه تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان "عالم عادل" است. وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم و ائمه داشتند بعد از غیبت فقیه عادل دارد برای هیچ‌کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه و رسول اکرم است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است... ولایت فقیه واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل قیم برای سقار قیم ملت با قیم سقار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد مثل این است که امام علیه‌السلام کسی را برای حضانت حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند در این موارد معقول نیست که رسول اکرم و امام با فقیه فرق داشته باشند؛ مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای حدود یعنی اجرای جزای اسلام است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم، امام و فقیه امتیازی است یا چون رتبه فقیه پایین‌تر است باید کمتر حد بزند؟ حد زانی که ۱۰۰ تازیانه است اگر رسول اکرم جاری کند ۱۵۰ تازیانه می‌زند و حضرت امیر صد تازیانه و فقیه ۵۰ تازیانه؟ (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۰-۵۲)

چنین اختیاراتی برای ولی فقیه که جانشین امام معصوم در اداره جامعه است کاملاً موجه و منطقی و عقلایی است؛ زیرا دولت اسلامی اهدافی اساسی را دنبال می‌کند که از جمله آن‌ها تحقق آرمان‌های متعالی و اجرای احکام و حدود الهی در جامعه است. بدیهی است جایگاه نقش و وظایف افراد در حکومت اسلامی نیز باید متناسب با آن اهداف عالی تعریف شود این امر در مورد ولی فقیه نیز که در رأس چنین حکومتی قرار می‌گیرد صادق است. وظایف و اختیارات ولی باید به گونه‌ای باشد که آن اهداف متعالی را تحقق بخشد.

پس اصل این است که در عصر غیبت، فقیه دارای شرایط لازم برای اعمال حاکمیت، از همان اختیارات وسیع معصوم برخوردار است مگر آنکه دلیل شرعی خاصی در کار باشد که برخی از اختیارات معصوم را منحصر به ایشان گرداند. در این صورت در همان موارد خاص فقیه در عصر غیبت اختیار نخواهد داشت؛ زیرا ممکن است با دلیل شرعی ثابت شود که فلان اختیار و حق ولایت امام معصوم به سبب حکومت ظاهری او نیست؛ بلکه به شخص امام مربوط می‌شود یا اگرچه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است مخصوص شخص امام معصوم است، شامل دیگران نمی‌شود. از باب نمونه بنا به نظر امام خمینی (ره) جهاد ابتدایی از اختیارات خاص امام معصوم است به فقیه در عصر

غیبت منتقل نمی‌شود. (محمدتقی مصباح یزدی مجموعه آثار حضرت آیت‌الله مصباح مشکات نظریه سیاسی اسلام جلد ۲، ص ۱۰۸)

حال افرادی بر اثر سوءبرداشت از مفهوم مطلقه در اصطلاح ولایت مطلقه فقیه آن را به معنای حکومت مطلقه گرفته‌اند که امروزه در مورد حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری به کار می‌رود.

۲. ولایت مقیده فقیه:

قائلین به ولایت مقیده فقیه با خدشه در دلالت آیات و روایاتی که ولایت را به‌طور عام ثابت می‌داند، نتیجه می‌گیرند که قدر متیقن آن است که فقیه فقط در امور حسبیه ولایت داشته باشد. به عبارت دیگر به عقیده این دسته اثبات این که فقیه از طرف ائمه معصومان علیهم‌السلام نصب شده باشد و مانند آنان ولایت عام داشته باشد، از روایات بر نمی‌آید. درواقع تمام فقهایی که در ردیف مخالف در بحث ولایت مطلقه فقیه قرار می‌گیرند، درواقع مدعی این مطلب می‌باشند که اثبات نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه به‌عنوان منصب، از راه دلایلی که اصل ولایت فقیه را اثبات می‌کند، مشکل است؛ اما در خصوص اینکه تصدی امور عامه به‌ویژه در رابطه با اجرای احکام انتظامی اسلام در عصر غیبت وظیفه فقیه جامع‌الشرایط و مبسوط‌الید هست مخالفتی نداشته؛ بلکه آن را از ضروریات شرع نیز می‌دانند. (معرفت محمدهادی، ۱۳۷۹، فصل‌نامه حکومت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۵، ص ۱۲۱)

(الف) دیکتاتور و حکومت دیکتاتوری:

از نظر لغت، دیکتاتور واژه‌ای فرانسوی است به معنای خودکامه، خودرأی و مستبد. (لغتنامه دهخدا)

در اصطلاح فرهنگ سیاسی به حکومتی که بر اساس رأی و نظر یک فرد (استبداد شخص حاکم) اداره می‌شود، نظام توتالیتار (Totalitar) می‌گویند که به معنای تام‌گرا، تمامیت‌خواه، مطلق‌گرا، یگانه‌تاز، استبداد فراگیر است. (توتالی‌تر: به آن دسته از رژیم‌های استبدادی گفته می‌شود که؛ در آن‌ها تمام شئون جامعه تحت تسلط یک فرد یا حزب هست. (فرهنگ فارسی معین) این نظام همان است که در گویش مردم از آن به‌نظام دیکتاتوری یاد می‌شود

دو ویژگی مهم رژیم توتالیتاری یا همان حکومت دیکتاتوری:

۱ - انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب و حذف همه اشکال نظارت‌های مردمی (مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۵۹۲؛ علی بابایی، فرهنگ سیاسی، ص ۲۰۳)

۲ - هسته مرکزی توتالیتاریسم، وجود رهبری است که هدفش سرکوب کردن هرگونه نهادی است که در برابر او قد برافرازد. از این‌رو هیچ‌گاه خود را به نهاد قانون وابسته نمی‌داند؛ یعنی اساس نظام توتالیتار بی‌قانونی است. (توتالیتاریسم، پژوهشگاه علوم انسانی، ص ۴۰)

(ب) ولایت فقیه یا دیکتاتوری و استبداد:

مجتهد جامع شرایط که حائز مقام ولایت فقیه شده است، در حقیقت می‌خواهد بدون هرگونه انحراف و گناه بر اساس معیارهای استنباط عقلی و شرعی، حکم خدا را از قرآن و سنت، استخراج کند، او تابع اسلام است، همان آیینی که اکثریت قاطع مردم خواهان اجرای آن هستند؛ بنابراین او هرگز به سلیقه خود عمل نمی‌کند، بلکه تابع احکام خدا بر اساس ضوابط

و معیارها است. در این صورت او رأی شخصی خود را تحمیل نمی‌کند تا لازمه آن، استبداد و دیکتاتوری باشد، بلکه احکام خدا را بر اساس ضابطه‌مندی اجتهاد مورد قبول فقهای اسلام، استنباط کرده و به مردم ابلاغ می‌نماید.

محقق عالی‌قدر حضرت آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی در این راستا می‌گوید:

((یک شرط ولی فقیه، مسئله عدالت است، در هیچ جای دنیا در هیچ قانونی، در زمامداری، عدالت شرط نیست؛ ولی ما می‌گوییم که او باید از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره، به یک معنا از همه گناهان پرهیز کند، اگر این شرط را نداشته باشد، مشروعیت ندارد، عدالت او ایجاب می‌کند که حضور ملت را در همه صحنه‌ها بپذیرد و ارج نهد، عدالت او اقتضا می‌کند که مصلحت امت را بر هر چیز مقدم بدارد، عدالت او ایجاب می‌کند که در هر امری برای خود مشاورینی آگاه و متعهد انتخاب کند و بدون مشورت آن‌ها در مسائل فنی گام برندارد، عدالت او ایجاب می‌کند که پدری دلسوز برای همه ملت و امت باشد، وقتی که این شرط را در وسط می‌آوریم، آن‌گونه از تفکرات و خیالات که ولایت فقیه سر از استبداد درمی‌آورد، تمام برچیده می‌شود. آن‌ها زمامدارانی تصور می‌کنند که به وسیله حزب سرکار می‌آید، پول انتخابات آن‌ها را حزب داده، پشت آن حزب هم یک مشت ثروتمند و سرمایه‌دار هست، وقتی هم سرکار آمد باید حافظ منافع آن حزب باشد، مدیون آن است، در این صورت نه عدالتی شرط است و نه تقوایی...)). (منشور ولایت فقیه، تنظیم روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، ص ۱۵۰)

ولی در مورد ولایت فقیه، شرط عدالت جزء بافت آن است و بدون آن تحقق نمی‌یابد، بنابراین او از هرگونه استبداد رأی پرهیز کرده و آنچه را که مطابق موازین و ضوابط فقهی است ارائه می‌دهد.

توضیح آن‌که: شأن ولی فقیه، هدایت جامعه به سوی اهداف دینی است، و احکام اسلام بر سه گونه است:

۱ - احکام اولیه، احکام ثابت اسلام‌اند، که در وضع آن‌ها شرایط خاص مکلفان لحاظ نشده است.

۲- احکام ثانویه، احکامی هستند که ناظر بر شرایط غیرعادی مکلف هستند.

۳- احکام حکومتی، برخلاف احکام اولیه و ثانویه که از احکام کلی الهی و قوانین عمومی شرع به شمار می‌آیند، احکام ولایی را حاکم اسلامی به منظور اجرای یک حکم اولیه یا ثانویه شرعی پس از تطبیق بر مصدق معین برای تمام مسلمین وضع می‌کند.

احکام حکومتی از سوی ولی فقیه وضع می‌گردد؛ البته بر اساس توحید افعالی حق قانون‌گذاری اصالتاً به ذات پاک خداوند اختصاص دارد، ولی همان خدا در بعضی از موارد به میزانی که می‌خواهد به بعضی اجازه تشریع و قانون‌گذاری می‌دهد، که به این قوانین در اصطلاح ((احکام حکومتی)) یا ((احکام ولایتی)) یا ((احکام سلطانی)) می‌گویند. به عنوان مثال: خیابانی تنگ است و توسعه و عریض کردن آن ضروری است، زیرا ماندن آن با همان وضع موجب تصادفات و خطرهای جدی است. تخریب خانه‌های مجاور آن بدون اجازه صاحبانش به عنوان حکم اولیه اسلام، جایز نیست؛ ولی در موارد ضرورت به عنوان حکم ثانویه به حکم ولی فقیه جایز است. اما اگر توسعه آن به حد اضطراب نرسد، بلکه راحت بودن مردم و زیباسازی شهر اقتضای آن را کند، در این صورت آنان که اختیارات ولی فقیه را اختیارات مطلقه می‌دانند می‌گویند برای ولی فقیه جایز است با توجه به مصلحت جامعه و تأمین مصالح مردم، حکم به تخریب نماید و این همان احکام حکومتی است.

امام خمینی در خصوص این سنخ از احکام حکومتی تصریح کرده است: "حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. (محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، جلد ۲، ص ۱۷۳) در جای دیگر ایشان تصریح کرده است مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است لکن ولی امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است همین مالکیت مشروع را محدودش کند به این حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود. (سید روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، جلد ۲۰، ص ۴۵۲)

باید توجه داشت که این کار ولی فقیه، خارج شدن از احکام الهی نیست، بلکه چون او تسلط فقهی بر احکام اسلام دارد، مطابق تشخیصی که می‌دهد چنین احکامی را صادر می‌کند. احکام اولیه و ثانویه و نیز حکم بر اساس مصالح و ضوابط، همه حکم خدا است. زیرا همه آن‌ها به اذن خداوند انجام شده است، حاکم اصلی خدا است و فلسفه وجودی ولی فقیه اجرای احکام است. به این ترتیب به این نتیجه می‌رسیم که احکام صادره از جانب ولی فقیه جامع‌الشرایط، نه دیکتاتوری است، نه انحصارطلبی است و نه ناسازگاری با حاکمیت ملی است. چراکه اکثریت قاطع ملت، مسلمان هستند، و آن‌ها اسلام را با تمام محتوایش پذیرفته‌اند و خواهان اجرای آن هستند و هنگامی که دولت و دستگاه‌های اجرایی تحت نظارت ولی فقیه به‌طور هماهنگ به کار خود ادامه دهند هرگز موجب تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری نخواهد شد، و همه‌چیز با هم آهنگی رتق و فتق می‌شود. (محمد محمدی اشتهاردی، ولایت فقیه و رد شبهه، نشریه پاسدار اسلام، ۱۳۷۸، شماره ۲۱۲)

بنابراین؛ یک تشابه لفظی نباید منشأ خلط موضوع شود. واژه مطلقه در اصطلاح ولایت مطلقه فقیه اشاره دارد که ولایت فقیه فراتر از امور محدود و موارد اضطراری است؛ ولی فقیه می‌تواند هر جا که مصلحت مسلمین اقتضا کند ورود یابد. پس واژه مطلقه به معنای مطلق‌العنان نیست. مطلق‌العنان از ویژگی‌های حکومت‌های مستبد به شمار می‌آید و در آن‌ها حاکم می‌تواند بر اساس احساسات، تمایلات نفسانی، گرایش‌های حزبی و گروهی‌اش هر حکمی که خواست صادر کند.

آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در این زمینه می‌فرماید: "ولایت فقیه جزو واضحات فقه اسلامی و اعتبارات عقلایی است؛ یعنی اگر انسان بخواهد با تکیه به اعتبارات عقلایی حرف بزند، این نظریه جزء روشن‌ترین و واضح‌ترین و قابل دفاع‌ترین نظریه‌هاست؛ اما این را با شیوه‌های گوناگون — با تشبیه آن به حکومت کلیسا و حکومت سلطنتی و غیره — در ذهن‌ها مخدوش می‌کنند" (بیانات مقام معظم (مدظله‌العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۵ شهریور ۱۳۸۰)

مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرایط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد، دین حکومت و اداره امور جامعه است؛ لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نمایند و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید و وسایل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی سیاسی و

اجتماعی را تأمین کند این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد. حاکم مسلمانان پس از اینکه وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدم و حاکم است و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است. (پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه‌ای، استفتائات ولایت فقیه و حکم حاکم در پاسخ به شبهات)

بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آن‌ها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسئولان و متصدیان امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ کار نمی‌توانند بکنند، مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند، رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن وقت رئیس‌جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نویسند که در اینجا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که به ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهم کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است، ولاً رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیم‌اند و باید تسلیم باشند. (بیانات مقام معظم (مدظله‌العالی) در دیدار دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶ آذر ۱۳۸۲)

نتیجه:

باتوجه به تعاریف، ادله و شرایط ولی فقیه به این نتیجه می‌توان رسید که ولایت فقیه یعنی کسی که از دیدگاه اسلام واجد شرایط حکومت است و از نظر علم، تقوا و مدیریت جامعه شباهت بیشتری به معصوم دارد. می‌تواند تشکیل حکومت دهد و در تدبیر امور جامعه، همه اختیارات امام معصوم را خواهد داشت و هیچ قانونی بدون اجازه او اعتبار و مشروعیت ندارد.

در خصوص محدوده ولایت فقیه نیز گفته شد، گروهی از فقیهان معتقدند که فقیه فقط می‌تواند در امور ضروری و اصطلاحاً امور حسبیه اعمال ولایت کند. مثل قضاوت بین طرفین دعوا و از این قبیل موارد اما گروهی دیگر از فقها محدوده ولایت را بسیار وسیع‌تر از این موارد می‌دانند. در بین بزرگان ما، کسی که علاوه بر تصریح به تئوری ولایت مطلقه فقیه به عنوان یک فرض فقهی آن را عملاً نیز قابل تحقق می‌دانست حضرت امام بود. ایشان معتقد بودند که همان اختیاراتی را که امام معصوم در اداره جامعه اسلامی دارد ولی فقیه نیز دارد و این است معنی ولایت مطلقه فقیه.

همچنین امام کراراً می‌فرمود: "اگر حکومتی به اجازه و اذن ولی فقیه شکل نگیرد طاغوت است." (امام خمینی (ره)، صحیفه نور جلد ۹ صفحه ۲۵۱)

گروهی از مخالفان و بداندیشان جهت منحرف ساختن مردم و جوانان و مغشوش ساختن اذهان و وارونه نشان دادن تئوری ولایت فقیه در نزد مردم مغلطه‌هایی را صورت‌بندی کردند که یکی از آن‌ها مقید کردن ولایت فقیه بود که در بحث اختیارات اذعان شد که همان‌طور که هر جا وظیفه‌ای به کسی محول می‌شود تکلیفی بر عهده کسی نهاده می‌شود، متقابلاً باید اختیاراتی به او واگذار گردد تا با بهره‌گیری از آن‌ها بتواند وظایف و تکالیفش را انجام دهد.

بنابراین اگر وظیفه بر عهده کسی قرار داده شود اما اختیارات لازم برای اعمال آن وظایف در اختیار او قرار داده نشود، جعل و قرار دادن آن، لغو و بیهوده است. از سوی دیگر بین اختیارات و وظایف باید تناسب و توازن خاصی برقرار باشد؛ مثلاً هرچقدر که وظیفه سنگین‌تر باشد اختیارات هم باید گسترده‌تر شود. از سوی دیگر این مطلقه بودن را بسان دیکتاتوری دانسته و چنین حکومتی را استبدادی می‌نامند.

در یک جمع‌بندی در باب تفاوت مطلقه فقیه و دیکتاتوری می‌توان به این موارد اشاره کرد.

۱- ولایت فقیه مقید به موازین شرعی و مصالح امت است؛ اما حکومت دیکتاتوری خود را مقید به قانونی نمی‌داند.

۲- در نظام ولایی، آنچه درواقع حاکم است، احکام و قوانین اسلامی است که ولی فقیه حق ندارد رأی و نظر شخصی خود را در احکام الهی دخالت دهد؛ اما در حکومت دیکتاتوری آنچه معیار عمل قرار می‌گیرد رأی شخصی فرد حاکم است و بس.

۳- در نظام توتالیتری؛ هدف، تأمین منافع شخصی حاکم و حزب اوست و در این راستا، هدف، هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند؛ اما در نظام ولایی هدف پیاده کردن دین خدا و تأمین مصالح امت اسلامی است و در این نظام هیچ‌گاه هدف وسیله را که ظلم به دیگران رایج‌ترین آن‌هاست توجیه نمی‌کند. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت، مقدم و حاکم است.

برای همین، معمار انقلاب اسلامی ایران امام خمینی (ره) با شناختی دقیق و عمیق که از اسلام داشت ضمن تبیین مسئله ولایت فقیه فرمود:

((اشخاصی که اطلاع ندارند بر وضعیت برنامه‌های اسلامی، گمان می‌کنند که اگر چنانچه ولایت فقیه در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود، در صورتی که ولایت فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد؛ اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود... اسلام، حکومتش حکومت قانون است؛ یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است؛ و حکومت، حکومت تابع قانون است؛ یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون بود؛ امیرالمؤمنین هم تابع قانون بود و یک‌قدم تخلف از قانون نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند)). (امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۵۳)

مقام معظم رهبری ^(مدظله‌العالی) با اشاره به فهم نادرست از معنای مطلقه بودن ولایت فقیه؛ عمل بر اساس میل را مغایر با عادل بودن فقیه دانستند و فرمودند:

((آن‌ها می‌گویند ولایت مطلقه یعنی کشور بر اساس میل فقیه عادل حرکت کند درحالی که فقیهی که عادل است نمی‌تواند به میل خود عمل کند)).

ایشان فرمودند: ((ولایت مطلقه فقیه یعنی؛ انعطاف‌پذیری دستگاه ولایت و معنای این مسئله این است که مجموعه دستگاه‌های تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر که رهبری در رأس آن‌ها قرار دارد به‌طور دائم با انتخاب آنچه درست‌تر و کامل‌تر است، خود را به‌طور مدام متحول کنند و با تکمیل نظام‌سازی، کشور را به‌پیش ببرند. (بیانات مقام معظم (مدظله‌العالی) در جمع خبرنگاران رهبری، شهریور ۹۰)

منابع:

۱. قرآن کریم؛
۲. لغتنامه دهخدا؛
۳. فرهنگ فارسی معین؛
۴. آشتیانی، حسن (۱۳۶۳)، القضاء و الشهادات، انتشارات دارالهجره، قم؛
۵. آرنت، هانا (۱۴۰۲)، توتالیتاریسم، ترجمه مهدی تدینی، انتشارات نشر کتاب پارسه؛
۶. اسماعیل بن حمار الجوهري (۱۳۶۹)، الصحاح، ج ۶، انتشارات امیری؛
۷. اراکی، محسن (۱۳۹۳)، نظریه الحکم فی الاسلام انتشارات مجمع فکر الاسلامی، قم؛
۸. انصاری، مرتضی، مکاسب المحرمه، انتشارات ترات الشیخ الاعظم؛
۹. انصاری، مرتضی، منیة الطالب، انتشارات المکتبه المحمديه؛
۱۰. انصاری، مرتضی (۱۳۷۳)، الزکاه، انتشارات الأمانه العالمه، قم؛
۱۱. افشاری راد، مینو (۱۳۸۷)، فرهنگ علوم سیاسی، چاپار؛
۱۲. اشتیاردی، محمد محمدی، ولایت‌فقیه و رد شبهه، نشریه پاسدار اسلام ۱۳۷۸ شماره ۲۱۲؛
۱۳. بابایی، علی (۱۳۹۱)، فرهنگ سیاسی آرش، آشیان؛
۱۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۸)، ولایت‌فقیه ولایت فقاہت و عدالت، انتشارات اسراء؛
۱۵. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۳۹۳)، العناوین الفقہیہ، ترجمه عباس زراعت، انتشارات جنگل، جاودانه؛
۱۶. حر عاملی، محمد (۱۳۷۴)، تفصیل وسائل الشیعه، انتشارات مؤسسه آل‌البیت، قم؛
۱۷. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۴)، الاجتهاد و التقليد، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، قم؛
۱۸. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹)، البیع، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، قم؛
۱۹. شبان‌نیا، قاسم (۱۳۹۸)، فلسفه سیاست، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛
۲۰. فرزانه، احمد (۱۳۷۶)، ولایت‌فقیه (تقریرات درس خارج مکاسب سید ابوالفضل موسوی تبریزی)، انتشارات حر، قم.
۲۱. کلینی، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران؛
۲۲. موسوی خمینی، سید روح‌الله، ولایت‌فقیه (حکومت اسلامی)، چاپ ۲۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران؛
۲۳. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷)، ولایت‌فقیه، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی «التمهید»، قم؛
۲۴. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۸)، البیع، ج ۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران؛
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، حکیمانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت‌فقیه، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، بحوث فقیه هامة، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)؛

۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۱)، مجموعه آثار حضرت آیت‌الله مصباح مشکات نظریه سیاسی اسلام، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛
۲۸. منشور ولایت‌فقیه، تنظیم روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه؛
۲۹. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۹)، صحیفه نور، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛
۳۰. معرفت، محمدهادی، فصل‌نامه حکومت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹؛
۳۱. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، انتشارات موسسه آل‌البیت، قم؛
۳۲. نجفی، محمد حسن (۱۳۶۲)، جواهر الکلام، ترجمه عباس قوچانی، انتشارات دارِ احیاء التراث العربی؛
۳۳. نراقی کاشانی، ابودر (۱۳۷۵)، عوائد الایام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛
۳۴. نجفی، محمد حسن (۱۳۶۲)، جواهر الکلام، ترجمه عباس قوچانی، انتشارات دارِ احیاء التراث العربی، بیروت؛
۳۵. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۳۸۳)، الخمس، انتشارات دائره المعارف الفقه الاسلامی؛
۳۶. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، استفتائات ولایت‌فقیه و حکم حاکم در پاسخ به شبهات

۳۷. <https://farsi.khamenei.ir/>